

آسیب‌شناسی مدیریت روستا^۱

در شایستگی روستانشینان ایران زمین، همین بس که در طول تاریخ، اداره‌کننده امور خویش بوده و مانند شهرنشینان به توسط خیل عظیمی از ماجوران حکومتی، تمشیت نمی‌شوند.^۲

مقدمه

اگر پذیرفته شود که منابع طبیعی منحصر به فرد این سرزمین، و به‌ویژه منابع پایه تولید در کشاورزی (یعنی زمین، آب، جنگل، مرتع و آبخیز و مانند این‌ها) در محدوده و در حریم حوزه‌های روستائی، کلاً بر مبنای قوانین رسمی و موازین شرعی و عرفی برای تولید محصولات کشاورزی در اختیار روستائیان این سرزمین است، آن‌گاه بلادرنگ می‌توان این پرسش را مطرح کرد که به خصوص در عصر انفجار اطلاعات و ارتباطات و در این دهکده جهانی در آستانه قرن 21، آیا پذیرفتنی است که روستاها و منابع بالفعل و بالقوه موجود در آن‌ها و نیز، دارائی‌های محصور در محدوده و در حریم آن‌ها، به سادگی به روستائیان سپرده شود که هنوز هم مثل اعصار و قرون پیشین، این منابع عظیم را مورد استفاده مضاعف و بی‌رویه و ای‌بسا خودسرانه خود قرار داده و تدریجاً به‌هدر بدهند؟ و باز هم این که با در نظر گرفتن مصالح و منافع جامعه بزرگ در حال و آینده، آیا نهادهای مردمی و ارگان‌های حکومتی و کارگزاری‌های دولتی برای اداره امور روستاها و به عبارتی، مدیریت این سرمایه‌های حیاتی جامعه بزرگ ایرانی احساس تعهد و تکلیف و وظیفه‌مندی نمی‌کنند؟ و اگر می‌کنند، چرا ریشه مدیریت بومی روستاها و منابع مستعد و موجود در آن‌ها، این چنین در حال خشکیدن و به حال خود رها شده‌اند؟! (1389:3)

1- دکتر اسماعیل شهبازی، استاد توسعه و ترویج، گروه آبادانی روستاها، پارک علمی و تحقیقاتی و فناوری، دانشگاه شهید بهشتی، پردیس 1 (سوادکوه)، برای ارائه به دومین همایش ملی توسعه پایدار روستائی، دانشکده کشاورزی دانشگاه بوعلی سینا، 15 و 16 تیرماه 1390، همدان. مبتنی بر مباحث برگرفته از کتاب: **درآمدی بر آسیب‌شناسی شناسی توسعه روستائی**، مرکز چاپ و انتشارات دانشگاه شهید بهشتی، چاپ اول، 1389، تهران.

dr.ismail-shahbazi@yahoo.com

² - به نقل از سرفصل مبحث سیزدهم در کتاب **درآمدی بر آسیب‌شناسی توسعه روستائی** با عنوان: **کلینیک آسیب‌شناسی مدیریت روستا**، مرکز چاپ و انتشارات دانشگاه شهید بهشتی، 1389 و مندرج در **سخن‌هایت تحریریه**، با عنوان: **مدیریت روستا در آغاز قرن بیست و یکم**، فصلنامه روستا و توسعه، سال 13، شماره 2، تابستان 1389.

آیا هنوز هم تصور می‌شود که نظام‌های ابداعی غیرعرفی و غیربومی ولی قانونی و ساری و جاری فعلی می‌توانند و یا خواهند توانست نقش اصیل تشکل‌های مقامی مانند «معمد محلی» و «ریش سفیدی» و یا کدخدائی و دهبانی را در روستاها بر عهده بگیرند؟ که اگر به رغم همه نا به سامانی‌های موجود، هنوز هم چنین تصویری وجود دارد، مروری اجمالی بر پیشینه نظام مدیریت «کدخدائی روستا»، در این مبحث کارساز می‌نمایاند. (3[1389])

ولی پیش از آن، گفتنی است که همه این‌ها در وضعیتی است که مردم روستایی ایران، با توجه به تحولات موجود در دهکده جهانی امروز، در حال گذار از نظام‌های سنتی به نظام‌های نوین زندگی و اشتغال می‌باشند. این دگرگونی‌ها هم در شرایطی به وقوع می‌پیوندد که اغلب دست اندرکاران، و به ویژه تحولگران برنامه‌های توسعه، به سبب ارتباطات یک سویه با ارباب رجوع روستایی خود، در جریان سنت‌های معیشتی و تولیدی و خدماتی رایج در جوامع مختلف روستائی قرار ندارند. هم‌چنان‌که از آشنائی لازم با دانش بومی و میراث‌های معنوی جامعه روستایی ایران نیز بی‌بهره می‌باشند. و این چنین است که در هفتاد سال اخیر، خیلی از برنامه‌های توسعه روستایی در جریان اجراء، با ناکامی‌های متعدّد و مکرر مواجه بوده‌اند. زیرا، عمدتاً به این سبب که دانش تحولگران، اعم از نظریه‌پردازان و برنامه‌ریزان و سیاست‌گزاران و مجریان برنامه‌های توسعه ملی، منطبق با مسائل و مشکلات و خواسته‌ها و نیازهای اصیل مردم روستانشین نبوده و نمی‌باشد! (3[1389])

از این رو در حال حاضر، عمده‌ترین ضرورت در فرایند طرح و اجرای برنامه‌های عمران اجتماعی و توسعه و آبادانی روستاها این است که دانشگاه‌ها و نهادهای آموزشی و پژوهشی به مطالعه و بررسی و تحقیقات راهبردی در عرصه‌های روستائی بپردازند - یعنی روستاپژوهی و روستاشناسی کنند. و آنچه را که در نتیجه این مطالعات و بررسی‌ها دریافته‌اند، تنظیم و تدوین و با ادبیات و پیشینه‌نگاشته‌های علمی در سطوح منطقه‌ای و ملی و بین‌المللی مقایسه و هماهنگ کرده و به صورت متون مدون علمی - پژوهشی و علمی - ترویجی، محتوای دروس رشته‌های دانشگاهی و دوره‌های علمی - کاربردی قرار دهند و به دانشجویان و کارشناسان و دیگر علاقه‌مندان منتقل نمایند تا در مجامع علمی و محافل اجرائی کشور ترویج و تنفیذ گردد.

بلکه این بار و از این طریق، دانائی و توانائی و جامع‌نگری سیاست‌گذاران، برنامه‌ریزان، مجریان و ناظران و ارزشیابان برنامه‌های عمران اجتماعی و توسعه و آبادانی روستاها ارتقاء یابد و با شرایط موجود در جوامع روستائی سازگار و هماهنگ گردد. و بلکه این بار مسئولین مربوط نه تنها به بازشناسی مسائل و مشکلات تولید در روستاها بپردازند، که از نزدیک و به‌طور علمی و عملی، با مسائل و مشکلات و چالش‌های پیش‌روی تولیدکنندگان هم آشنائی لازم و کافی پیدا کنند. و مهم‌تر این‌که به روشنی دریابند که فقدان نظام مدیریت روستائی پایدار و متکی به اعتماد و اعتقادات مردم روستائی چرا و چگونه، نه فقط منابع پایه تولید در کشاورزی را در کوران آسیب‌های

نابودکننده قرار داده، که محیط زیست و از همه مهمتر، مقدمات از هم پاشیدگی منابع نیروی انسانی مستقر در روستا را هم فراهم کرده است.!! (3، صص ه - ل).

تدبیر و تمشیت برای تأمین تولید در نظام سنتی مدیریت روستا

و اینک کمی به مرور گذشته‌ها پرداخته می‌شود تا نشان داده شود که به‌رغم نظارت‌اربابان بزرگ‌مالک و خُرده‌مالک قدرتمند، و با وجودِ مباحثان و نمایندگان قدرت‌مداران در روستاهای دوران پیش از اصلاحات ارضی دهه‌ی چهل، مدیریتِ مردمی روستا همواره بر امور داخلی خود حاکم بوده و به عبارتی این رهیافت، ریشه در تاریخ مدیریت چندین صدساله جوامع روستائی داشته است. چه آن‌که در نظام "تیول‌داری"، از همان هنگامی که سلاطین، پادشاهان، امراء و یا امثال اینان، قطعه زمینی از ناحیه‌ای، و یا دهات و دهستان‌هایی از قصباتی را برای بهره‌برداری به فرمانروایان یا افراد خانواده سلطنتی می‌دادند - یا به اصطلاح به "اقطاع" واگذار می‌نمودند تا از درآمد آن بهره‌برده و سهم و مالیات دولت را هم بدهند - همیشه این نگرانی وجود داشت که درآمد مطلوب از ملک و مواشی در روستاها، زمانی به خوبی و به فراوانی حاصل و عاید می‌گردد که رعایا بتوانند در صحرا، در عین آرامش و امنیت، به کشت و کار خود پردازند.

با این هدف، تیول‌داران مستقیماً و یا از طریق مباحثان و نمایندگان خود در روستاها، همواره با دیدی «درآمدجویانه» درصددِ تدبیر و اعمال یک نظارت مؤثر و مُستدام، به ظاهر برای ایجاد نظم و تمشیت امور روستا، ولی در باطن برای تأمین تولید هرچه بیشتر محصولات در اراضی تحت تیول و هم‌چنین، تأمین عایدات جانبی و نتیجتاً، کسب درآمدهای بیشتر برای خود، در تکاپو بودند. در عین حال، همین تیول‌داران به سبب سال‌ها تجربه‌ی پُر فراز و نشیب حکمرانی خود، به خوبی می‌دانستند که نیل به چنین مقصودی هم، مستلزم انتصاب مدیرانی بومی و برخاسته از بین مردم هر محل است. چنین مدیرانی نیز در واقع، همان رهبران محلی آگاه به موقعیت مکانی و شرایط اجتماعی و وضعیت اقتصادی حاکم بر هر محل بودند. بدین منظور، تیولداران همواره به دنبال نیروهای مردمی ماهر در امور تولیدات کشاورزی و مُدبّر در ارتباطات اجتماعی بودند تا اختیار اداره امور روستا را در هر محل به آنان واگذار نمایند. و این در حالی بود که در واقع عمل، ماهر و مدبّر بودن رهبران محلی شرط لازم، و وفاداری و قابل اعتماد بودن ایشان برای مالک و یا مالکان مربوط، شرط کافی در این انتصاب محسوب می‌گردیده است.

مدیر منصوب، ولی مَرَضی مردم

با وجود ملاحظاتی که به آن‌ها اشاره شد، هرگز به قوت نمی‌توان نظر داد که این مدیر بومی یا کدخدا و یا دهبان، همواره از طرفداران مالک و یا از بدخواهان قاطبه‌ی رعایا در روستا بوده است. بلکه برعکس، مالک همیشه سعی داشته است که این مدیر یا کدخدا را از بین کسانی منصوب نماید که به ظاهر هم که شده، «وجیه‌المله» بوده، و همواره عده‌ای از مردم روستا را به عنوان طرفدار کدخدا در اطراف خود داشته باشد. چه آن‌که بی‌طرفی و حُسن

شهرت و وجهی مقبول کدخدا در نزد مردم، از یک سو برای حفظ منافع مالک و از سوی دیگر برای ایجاد ارتباط با مقامات حکومتی، همواره و بخصوص در موقعیت های بحرانی، خیلی هم ارزنده به شمار می آمده است.

افزون بر این، به قرار نتیجه گیری از بررسی های انجام شده، از دورانی که روستاها به صورت اقطاع و تیول مورد بهره برداری بوده اند، تا دوره هایی که به صورت املاک خالصه یا سلطنتی و یا بزرگ مالکی و خرده مالکی در آمده اند، امور هر روستا همواره به طور یک پارچه و به توسط یک نفر اداره می شده است. از این رو، همان یک نفر شخصی که نقش مدیریت روستا را برعهده داشته، همواره به عنوان «رابط» بین مردم روستا و مقامات حکومتی تلقی شده و عمل می کرده است.

گفتنی است که در تقسیمات اداری و سیاسی کشور، روستا به عنوان یک واحد اقتصادی و اجتماعی یک پارچه، دارای جایگاهی مشخص و قانونی بوده و با کارگزاری کدخدا، روستا همواره خراج گزار دولت بوده است. در این شرایط، اداره ای امور مربوط به منابع پایه ای تولید در کشاورزی (زمین و آب و مرتع و جنگل و آبخیز و...) و هم چنین، اداره امور حمایتی و حفاظتی روستا، کلاً به یکی از روستائیان منصوب مالک و در عین حال، مرضی روستائیان به نام «کدخدا»، سپرده می شده است. و حال آن که به رغم این شرایط، اداره امور اجتماعی و سیاسی روستا به طور یکپارچه در دست مالک و یا مالکین مربوط به هر روستا بوده است.³

موضوع «منصوب مالک» و «مرضی روستائیان» بودن کدخدا، مبنائی است که به طور مستند، سابقه ای حداقل یک صد ساله دارد. چه آن که بعد از مشروطیت، با عنایت به اوضاع اقتصادی و اجتماعی و سیاسی روستاها، قانون تشکیل ایالات و ولایات و دستورالعمل حکام، مصوب دوره ای اول مجلس شورای ملی، اداره امور ده را به کدخدا واگذار کرده و ده به صورت یک دایره در تقسیمات کشوری و در پائین ترین رده ای تشکیلات حکومتی، به طور رسمی مورد ملاحظه قرار گرفته بود (4، 1376).

واحدهای سیاسی بخش و شهرستان و استان به عنوان دوایر بالادستی روستا، هر یک ماهیتاً دارای مدیرانی با عنوان های رسمی و قانونی بخشدار و فرماندار و استاندار بوده و می باشند. گفتنی است که روستا نه تنها اولین کانون جمعیتی پایه در تقسیمات کشوری است، بلکه پایگاه مقدم جبهه ای تولید در اقتصاد ملی هم به حساب می آید. از این رو، این پایگاه اولیه ای تولید لزوماً می باید برخوردار از یک نظام مدیریتی پایدار می بود - که البته در راه تحقق این مهم نیز، قانونگذار در سال 1284 هجری خورشیدی، کدخدا را منصوب مالک و مرضی روستائیان دانسته تا آنجا که در تأیید آن، نایب الحکومه نیز می باید حکم انتصاب کدخدا را امضاء می نموده تا کدخدا به رسمیت شناخته شود، در حالی که عزل وی در ید مالک بوده است (4، 1376).

³ - مدیریت روستائی در ایران، دکتر مهدی طالب، انتشارات دانشگاه تهران، شماره مسلسل 9345، چاپ دوم با تجدیدنظر و اضافات، 1376.

بدین قرار، کدخدا یکی از افراد محلی هر روستا، منتصب و مورد حمایت مالک یا مالکین، و مجری نظرات ایشان و در عین حال رابط مالکان و مباحثان و نمایندگان آنان با مردم روستای حوزه مأموریت خود و هم‌چنین، رابط مردم روستای مورد مدیریت با حکومت ولایتی بوده‌است. حقوق کدخدا یا دهبان هم، بر مبنای نظام نسق بندی رایج و با توجه به قواعد عرفی هر محل، تحت نظارت عالی‌هی مالک یا مالکین مربوط، و در اداء انجام وظایف محوله، یک مقرری نقدی یا جنسی و یا هر دو بود که هر ساله توسط مالکین و روستائیان تأمین و به وی پرداخت و تحویل می‌گردیده‌است تا با مساعدت خدمه‌ی روستا، که کدخدا شخصاً منصوب می‌کرد، مدیریت یک پارچه‌ی روستا را بر عهده گیرد.

فروپاشی نظام مدیریت سنتی روستا

بدین ترتیب، منشأ و منبع قدرت قانونی مدیریت روستا از طریق کدخدا، در طی بالغ بر نیم قرن از بدو مشروطیت تا اصلاحات ارضی دهه چهل، بین دو قطب مالک و دولت مشترک بوده‌است. واگرچه در این دوره دامنه اختیارات قطب مالکان در اداره امور روستا از طریق کدخدا هم‌چنان قابل رقابت با قطب دولتی بوده‌است، ولیکن این حدود به تدریج رو به کاهش نهاده تا بدان جا که در جریان اصلاحات ارضی دهه چهل و حذف بزرگ مالکان از عرصه‌های روستائی، اختیارات مدیریت روستا هم به ناچیز ترین سطح خود می‌رسد - با این امید که در این فرصت مغتنم، روستائیان بتوانند از طریق تعاونی‌های نوپای خود، اداره‌ی امور روستای خود را رأساً بر عهده گیرند.

به‌رغم این فرصت مغتنم و امیدواری‌ها، مردم نه تنها هرگز موفق نشدند تا از طریق شرکت‌های تعاونی روستائی خود مدیریت روستاهای مربوط را مستقلاً بر عهده گیرند، که دولت‌ها هم از طریق انتصاب مدیران دولتی برای تشکّل‌های روستائی در حال تأسیس و توسعه در حوزه‌های روستائی، و از جمله شرکت‌های سهامی زراعی، تعاونی‌های تولید و شرکت‌های کشت و صنعت، به تدریج مبادرت به «دولتی کردن» مدیریت روستاها کردند. در نتیجه این گرایش دولت‌ها، دست روستائیان بیش از پیش از مشارکت در تصمیم‌گیری برای اداره‌ی امور داخلی روستاهای خود کوتاه شد. وهم زمان، حد اقل در روستاهای محلّ و مرکز استقرار تشکّل‌های مذکور، کارگزاران دولتی عملاً جانشین بزرگ مالکین سابق شدند. در حالی که در این روند، هرگز جایگاهی برای مشارکت مردم در مدیریت مؤثر روستاهای خویش، پیش‌بینی نشده بود.

در تمام دوران بلا تکلیفی حین و بعد از اصلاحات ارضی دهه چهل، روستائیان دست‌کم به منظور حُسن جریان امور عادی زندگی خود در روستا و تداوم تولید در صحرا، به ناچار در سایه‌ی نظام‌های متعارف کم و بیش تعدیل یافته و یا در حال تحلیل در هر محلّ، روز-گذرانی می‌کردند. و در موارد اضطرار و استیصال، از تنها حربه‌ی ممکن و عملی در دسترس خود که همانا «مهاجرت» باشد، بهره می‌جستند. یعنی بدون آن که بتوانند از استعداد‌های بالقوه و بالفعل، به ویژه پس از احراز مالکیت اراضی تحت کشت و کار خود، برای رونق کار تولید و توسعه و عمران

روستای خود قدم های مفید و مؤثری بردارند، ترک دیار یا مهاجرت می کردند تا بخت خود را برای آغاز یک زندگی در «هجرت» بیازمایند - و این هم دور باطلی است که تا به امروز، هم چنان ادامه دارد!

بدین ترتیب، به سبب فقدان کدخدا یا همان مدیرِ مسئولِ روستا، سنت های متعارف در ارتباطات اقتصادی و اجتماعی روستائیان و همزمان با آن، مدیریتِ روستا به تدریج رنگِ باخت و بالاخره تحلیل رفت و نهایتاً از صحنه های عمل و اجراء محو گردیدند. به تبع این رویدادها، دربِ خانه کدخدا هم نه تنها به روی مردم روستا، که به روی تازه واردان به روستا هم بسته شد. و از آن به بعد، روستا فاقد یک پایگاه مشاوره ای و ستادِ اجرائیِ مردمی برای رفع و رجوع امور روستائیان گردید. ولیکن گفتنی است که این دگرگونی ها تنها به سبب غیبت یک فرد به نام کدخدا عارضِ جامعه روستائی نگردید، بلکه باید گفت که این عارضه در نتیجه بروز یک آسیبِ مهلک، ناشی از فروپاشی نظامِ دیرپای مدیریتِ بومی در روستا به وجود آمد.

خدمه مدیریت سنتی

در نظام مدیریتِ بومی، کدخدا به عنوان یکی از افراد روستا، منتصب و مورد حمایت مالک یا مالکین و مجری نظرات ایشان و درعین حال، رابط مالکان و مباشران و ضابطان و نمایندگان آنان با روستائیان و هم چنین، رابطِ ایشان با حکومتِ مرکزی بوده است. در این قالبِ مدیریتی، این شخص کدخدا یا دهبان بود که به نوبه ی خود، بر مبنای نظامِ نسقِ بندیِ رایج و با توجه به قواعدِ عرفیِ هر محل، تحت نظارتِ عالیهِ مالک یا مالکین مربوط، در ازاء دریافتِ یک مقرریِ نقدی و جنسی سالانه که توسطِ مالکان و روستائیان تأمین می شد، به طور تمام وقت و با همکاری دیگر خدمه ی روستا، مبادرت به انجام وظایفِ محوله برای اداره امور عمومی روستا می نمود.

این خدمه روستا، که در برخی از مناطق مشتمل بر دشتبان، صحراگرد، پاکار، چوپان، خرمن پا، شبگرد، میراب، آبمال و آبیار و در مناطق دیگر شامل داروغه و سرجفت و سربنه و سالار و سرسالار و در برخی موارد نیز مشتمل بر مقوم^۴ و مخمن^۵ و بیطار^۶ و غیره هم می شد، با هدایت و هماهنگی کدخدا، اداره جامع امور روستا را بر عهده داشتند. حق الزحمه ی این افراد به عنوان خدمه ی تولیدی نیز بر اساس عرف و رسوم هر محل به توسطِ مالکان و روستائیان تأمین و در رأسِ خرمن^۷ تحویل می گردید. هم چنان که دیگر خدمتگزاران، به عنوان خوش نشین های خدماتی روستا، مانند خادم مسجد و حمامی و دلاک و سلمانی و پینه دوز و نجار و بنا نیز در خیلی از موارد با همین شرایط در نظام مدیریتی و تحت حاکمیت کدخدای روستا، به کار اشتغال داشتند و حق الزحمه های سالیانه خود را بر اساس عرف هر محل از جمیع روستانشینان دریافت می نمودند.

3- فردی محلی که در تقویم یا برآوردِ مساحتِ اراضی و تعیین کیفیتِ خاکِ خُبره بوده و مورد تأیید عموم مردم روستای مربوط باشد.

4- فردی محلی که در تخمین یا برآوردِ میزانِ سبزه محصول و سردرختیِ خُبره بوده و مورد تأیید عموم مردم روستای مربوط باشد.

5- فردی محلی که در تعیین ناخوشی و برآوردِ میزانِ سلامت و بارآوری دام ها خُبره بوده و مورد تأیید عموم مردم روستای مربوط باشد.

6- معمولاً موعده مطالبه ی بستانکاری ها و پرداخت بدهکاری ها در روستاها، موقع برداشتِ خرمن است، که اصطلاحاً «سرخرمن» هم گفته می شود.

جانشینی مدیریت سنتی

سال‌ها بعد در دههٔ چهل، در آستانه‌ی طراحی و اجرای لایحه‌ی اصلاحی قانون اصلاحات ارضی، به لحاظِ همین سابقه‌ی تاریخی و با اتکاء بر همین پیشینه‌ی دیرین در مدیریتِ روستاها بود که مقرر گردید یک نهاد مردمی برخاسته از جامعهٔ روستائی، ادارهٔ امور هر روستا را بر عهده گیرد. تا این نهاد ضمن عزل و نصب و نظارت بر عملکرد مدیران و خدمهٔ روستا، عملاً جانشین اربابان بزرگ‌مالک و خرده‌مالک، و مباشران و ضابطان آنان در هر روستا شوند.

با تأسیس و توسعهٔ شرکت‌های تعاونی روستائی از اوایل دههٔ چهل، انتظار می‌رفت که در قالب این تعاونی‌ها و بر مبنای اصول و شیوه‌های مدیریتِ مردمی، چنین نهادی نیز در هر روستا پی‌ریزی و به مرحلهٔ اجراء درآید. بلکه پس از اتمام مراحل اولیه‌ی اصلاحات ارضی و مالک شدن همهٔ کشاورزان ذینفع، نظام نوپای تعاونی‌های روستائی هم بتواند بر مبنای سنت‌های دیرین و با هماهنگی و همکاری روستائیان، ضمن پُر کردن خلاء ناشی از غیبت مالکان در هر روستا، نظم و نسق نوین و بایسته‌ای را در اداره‌ی امور هر روستا برقرار نماید.

ولیکن این رؤیا در عمل تحقق نیافت. زیرا در گرماگرم کار تقسیم اراضی و خروج مالکان از روستاها، و همزمان با احساس آزادی دهقانان در رهائی از قید و بند نظام ارباب و رعیتی، عملاً تار و پود نظام مدیریتِ دیرپای روستائی هم از هم پاشیده شد. چه آن‌که نظام تعاونی‌های روستائی نه برای چنین مأموریتی آماده شده بود و نه علی‌الاصول آمادگی درک و پذیرش چنین مهمی را داشت. و بدین سبب، فروپاشی نظم و نسق‌های محلی و معیار و ملاک‌های بومی سرعت گرفت. و این هم آغازی پایدار بر ناپایداری مدیریتِ روستاها تا به امروز گردیده‌است.

نظام سنتی مدیریتِ روستا، که از ابتدای پیدایش روستا تا آغاز اصلاحات ارضی، علی‌الطول با مشاورت معتمدان مردم‌دار و به دست کدخدایان مردم‌مدار - و البته با نظارت مالکان و یا نمایندگان ایشان - جریانی روان داشت، اینک به حال خود رها شده است. و از این رو، روابط مهتران و کهتران روستا بدان‌سان دگرگون شده که ریش سفیدان و گیس سفیدان خُبره و مجرب در کنار عامه‌ی مردم، در برابر نسل‌های نوظهور، خود را مجبور به تأیید جریان‌های حاکم، و یا محکوم به تبعیت از فرهنگِ سکوت می‌پندارند. و چاره‌ای جز این هم برای ادامه‌ی زندگی خود در روستا نمی‌بینند - که این پدیده هم به سبب تنزل سطح مشارکت نخبگان و خُبرگان روستا در فرایند توسعه، یک آسیب مهلک به حساب می‌آید. و بدیهی‌است که مقابله با این آسیب و امثال آن نیز مستلزم پیمایش‌های متعدد در کلینیک‌های مختلف در آزمایشکدهٔ توسعه است تا بتوان کیفیت این آسیب را شناسائی و معرفی نمود.

مدیریت دهیار

واینک که نیم قرن از فروپاشی نظام سلطهٔ زمینداران بزرگ و همزمان، فرونشاندن نظام سنتی مدیریتِ روستاها می‌گذرد، متقدمین روستائی هنوز هم چشم به آیندهٔ دوخته و درانتظار پدیدار شدن بارقه‌ای از نظم و نسق و

قاعده‌مندی در جامعه روستائی خود می‌باشند. ناظران صاحب نظر هم پس از مرور رویدادهای جورواجوری که بر روستاها گذشته است، تازه تازه شاهد آن هستند که دهیاران پیشنهادی شوراهای اسلامی روستاها و منصوب بخشداری های مربوط، می‌خواهند تا به عنوان مدیر روستا، مجری مصوبات شوراهائی باشند که آن شوراها نیز به نوبه خود - و در اجرای قانون شوراهای اسلامی - مجری طرح‌ها و برنامه‌های مورد تأیید بخشداری‌های حوزه مدیریت هر شهرستان می‌باشند!

البته به زعم هر صاحب نظری، شاید باز هم یک دوره زمانی نیم قرن لازم باشد تا نشان داده شود که بالاخره آیا وجود شورای اسلامی روستا با حدود اختیارات و منابع کاملاً محدود خود از یک سوی، و دهیار «دولتی - ملتی» مجری مصوبات شورای اسلامی هر روستا از سوی دیگر، می‌تواند مدیر یا جانشین کخدای شایسته‌ای برای روستای خود باشد؟ و به عبارتی دیگر، آیا این دهیاری می‌تواند جانشین به مراتب قابل تری برای کخدای منتخب مالک یا مالکین - که تا پنجاه سال پیش، قانوناً مرضی رعایا و منصوب حاکم بود - باشد؟ و در غیر این صورت، آیا دولتی‌ها حاضرند که اختیار مدیریت روستا را کلاً به روستانشینان بسپارند؟ و اگر نه، آیا دولتی‌ها حاضرند که خود، همانند آن چه که سال‌های سال است برای مدیریت و تأمین رفاه و آسایش شهرنشینان تدارک دیده و می‌بینند، اختیار مدیریت جاری و تضمین انتظام و عمران و آبادانی روستا را هم با استفاده از یک نهاد یا ارگان قانونی مسؤل، در کف با کفایت خود بگیرد؟ - تا بلکه به خلاء مدیریتی نیم قرن روستاها پایان داده شود؟

همزمان، مشاهدات بالینی ممتد و فراگیری لازم است تا نهادهای نوپای «دهیاری» در هر روستا را مورد بررسی قرار داد و ضمن آن، عملکرد یک فرد به عنوان دهیار را که به ندرت به عنوان جانشین کخدای سابق، ولی اغلب در نقش نماینده دولت مرکزی در سلسله مراتب قدرت سیاسی کشور (استاندار و فرماندار و بخشدار) انجام وظیفه می‌نماید، ارزیابی نمود و آسیب‌شناسی کرد - و این هم بدون تردید، عمده‌ترین ضرورت در فرایند توسعه می‌باشد.

نتیجه‌گیری و پیشنهاد

این عمده‌ترین ضرورت در آستانه قرن بیست و یکم از این باب تأکید و توصیه و جداً قابل پیگیری است، که در عصر حاضر **موضوع مدیریت** و اهمیت آن در باره هر گونه فعالیت، اعم از فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی و فنی و خدماتی و غیره، به صورت رشته‌های تخصصی در دانشگاه‌ها پژوهیده و آموزش داده می‌شود. برای نمونه، به مانند پژوهش و آموزش مدیریت مهد کودک‌ها، دبستان‌ها، هنرستان‌ها و غیره در سایر رده‌های فرهنگی. و یا، پژوهش و آموزش مدیریت بیمارستان‌ها و تیمارستان‌ها و آسایشگاه‌ها و نوانخانه‌ها و ندامتگاه‌ها در رده‌های بهداشتی و بهزیستی و انتظامی. و یا، پژوهش و آموزش مدیریت تولید و فراوری و بازاریابی و توزیع کالاهای مختلف در زمینه‌های بازرگانی و تجارت ملی و بین‌المللی و هم‌چنین در سایر رده‌های اقتصادی و اجتماعی و فنی و مهندسی و صنعتی و خدماتی دیگر از این گونه.

براین مبنای، وقتی ضرورت تحول و توسعه و گسترش و پیشرفت فعالیت‌های از آن نوع که در بالا نامبرده شدند، چنین حکم می‌کند که سامانه‌های ویژه‌ای برای پژوهش و آموزش مدیریت آن‌ها راه اندازی شود و یافته‌های مربوط اساس عملیات اجرایی و ارزشیابی برنامه‌ها قرار گیرد، آیا شایسته است که از آغاز و انجام این مهم در باره روستائیان که امانت‌داران سرمایه‌های اصلی و میراث ازلی جامعه ایرانی و هم‌چنین، روستاهائی که در برگیرنده‌های منابع پایه تولید در کشاورزی این سرزمین هستند است، غفلت شود؟! (1389:3)

اما در عالم واقع، این چنین پیداست که تا کنون غفلت شده‌است! و اینک به رغم ورود روستائیان و روستاها به عصر انفجار اطلاعات و ارتباطات و در این دهکده جهانی در آستانه قرن 21، اگر در موضوع روستاشناسی و روستاپژوهی برای دستیابی به اصول و موازین و روش‌های نظام مدیریت پایدار و متکی به اعتماد و اعتقادات مردم روستائی باز هم غفلت شود، آن دیگر یک قصور یا تقصیر نا بخودنی است که به توسط پژوهندگان و استادان و متخصصان و کارشناسان سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی و اجرایی و ارزشیابی توسعه ملی پدید آمده و می‌آید (3، 1389).

منابع و برخی از مراجع برای آگاهی به دیدگاه‌های دیگر

1- جوادیان، مهندس سیدابوالفضل و دکتر اسماعیل شهبازی: بررسی نقش رهبران محلی در پیشبرد برنامه‌های ترویجی و توسعه روستائی در جنوب خراسان : **مجموعه مقالات هشتمین سمینار علمی ترویج کشاورزی کشور** (تبریز 8-10 اسفند 1374)، ناشر دفتر تولید برنامه‌های ترویجی و انتشارات فنی، معاونت ترویج، سازمان تحقیقات، آموزش و ترویج کشاورزی، 1376، تهران.

2- رکن‌الدین افتخاری، عبدالرضا، حمدالله سجاسی قیداری و جمشید عینالی: **نگرشی نو به مدیریت روستائی با تأکید بر نهادهای تأثیرگذار**. فصلنامه روستا و توسعه مرکز تحقیقات و بررسی مسائل روستائی، سازمان تحقیقات و آموزش کشاورزی، وزارت جهاد کشاورزی، صفحات 1 تا 30، سال 10، شماره 2، تابستان 1386، تهران.

3- شهبازی، دکتر اسماعیل: **مدیریت روستا در آغاز قرن بیست و یکم**، پیشگفتار (سخن هیأت تحریریه) فصلنامه روستا و توسعه، مرکز تحقیقات و بررسی مسائل روستائی، سازمان تحقیقات و آموزش کشاورزی، وزارت جهاد کشاورزی، صفحات 13 تا 14، سال 13، شماره 2، تابستان 1389، تهران.

4- دکتر مهدی طالب: **مدیریت روستائی در ایران**، انتشارات دانشگاه تهران، شماره مسلسل 9345، چاپ دوم با تجدیدنظر و اضافات، 1376، تهران.

آسیب‌شناسی مدیریت روستا^۱

چکیده

چرا ریشه مدیریت بومی روستاها و منابع مستعد و موجود در آن‌ها، این چنین به حال خود رها شده و در حال خشکیدن هستند؟! آیا هنوز هم تصور می‌شود که نظام‌های ابداعی غیرعرفی و غیربومی ولی قانونی و ساری و جاری فعلی می‌توانند نقش اصیل تشکل‌های بومی و مقامی در روستاها را بر عهده بگیرند؟

از گذشته‌های دور، در نظام‌های بهره‌برداری بزرگ‌مالکی و خورده مالکی ایران، همیشه این نگرانی وجود داشته‌است که درآمد مطلوب از آب و ملک روستاها، زمانی به خوبی و به فراوانی حاصل و عاید می‌گردد که رعایا در یک نظام مدیریت پایدار، بتوانند در عین آرامش و امنیت، به کشت و کار خود پردازند. و بدین منظور، بزرگ مالکان و خورده مالکان به سبب سال‌ها تجربه‌ی پُر فراز و نشیب، به خوبی می‌دانستند که نیل به چنین مقصودی، مستلزم انتصاب مدیرانی بومی و برخواسته از بین مردم هر محل است. و از این رو، بزرگ مالکان و خورده مالکان همواره به دنبال نیروهای مردمی ماهر در امور تولیدات کشاورزی و مدبّر در ارتباطات اجتماعی بودند. و این در حالی بود که در واقع عمل، ماهر و مدبّر بودن رهبران محلی شرط لازم، و وفاداری و قابل اعتماد بودن ایشان برای مالک و یا مالکان مربوط، شرط کافی در انتصاب یک کدخدا محسوب می‌گردید و به همین مناسبت بود که کدخدایان سابق را همواره نماینده منصوب مالک و مدیر مورد رضایت یا «مرضی مردم» قلمداد می‌کردند.

موضوع «منصوب مالک» و «مرضی روستائیان» بودن کدخدا، مبنائی است که به‌طور مستند، سابقه‌ای حداقل یک صد ساله دارد. چه آن‌که بعد از مشروطیت، قانون تشکیل ایالات و ولایات و دستورالعمل حکام، مصوب دوره‌ی اوّل مجلس شورای ملی، اداره امور ده را به کدخدا واگذار کرد و ده به صورت یک دایره در تقسیمات کشوری و در پائین‌ترین رده تشکیلات حکومتی، مورد ملاحظه قرار گرفت. بدین قرار، کدخدا یکی از افراد محلی هر روستا، منتصب و مورد حمایت مالک یا مالکین، و مجری نظرات ایشان و در عین حال رابط مالکان و مباحثان و نمایندگان آنان با مردم روستای حوزه مأموریت خود و هم‌چنین، رابط مردم روستای مورد مدیریت با حکومت ولایتی بوده‌است. حقوق کدخدا و خدمه‌ی روستا هم که توسط کدخدا منصوب می‌شدند، بر مبنای نظام نسق بندی رایج و با توجه به قواعد عرفی هر محل و در ازاء انجام وظایف محوله، هر ساله توسط مالکین و روستائیان تأمین می‌گردید تا جملگی با مساعدت همدیگر، اداره یک پارچه امور روستا را بر عهده گیرند.

1- دکتر اسماعیل شهبازی، استاد توسعه و ترویج، گروه آبادانی روستاها، پارک علمی و تحقیقاتی و فناوری، دانشگاه شهید بهشتی، پردیس 1 (سوادکوه)،

برای ارائه به دومین همایش ملی توسعه پایدار روستائی، دانشکده کشاورزی دانشگاه بوعلی سینا، 15 و 16 تیرماه 1390.

در جریان اصلاحات ارضی دههٔ چهل و حذف بزرگ مالکان از عرصه‌های روستائی، اختیارات مدیریت بومی و سنتی روستا هم به ناچیز ترین سطح خود می‌رسد و جریان «دولتی‌شدن» آن هم روز به روز افزایش می‌یابد و در نتیجه، روز به روز دست روستائیان از مشارکت در تصمیم‌گیری برای ادارهٔ امور داخلی روستاهای خود کوتاه و کوتاه‌تر می‌شود. در تمام دوران این بلا تکلیفی، روستائیان به ناچار در سایه‌ی نظام‌های متعارف مدیریتی، روز-گذرانی می‌کردند در حالی که در مواقع و موارد اضطرار و استیصال، از تنها حربهٔ ممکن و عملی در دسترس خود، یعنی «مهاجرت»، بهره می‌جستند و ترک دیار کرده و به شهرها مهاجرت می‌نمودند!

واینکه که نیم قرن از فروپاشی نظام سلطهٔ زمینداران بزرگ و همزمان، فروپاشی نظام سنتی مدیریت در روستاها می‌گذرد، متقدمین روستائی، تازه تازه شاهد آن هستند که دهیاران پیشنهادی شوراهای اسلامی روستاها و منصوب بخشداری‌های مربوط، می‌خواهند تا به‌عنوان مدیر روستا، مجری مصوبات شوراهائی باشند که آن شوراهای نیز به نوبهٔ خود - و در اجرای قانون شوراهای اسلامی - مجری طرح‌ها و برنامه‌های مورد تأیید بخشداری‌های حوزهٔ مدیریت هر شهرستان می‌باشند!

و بدین‌سان، شاید باز هم یک دورهٔ زمانی نیم‌قرنی لازم باشد تا نشان داده شود که بالاخره وجود شورای اسلامی روستا با حدود اختیارات و منابع کاملاً محدود خود از یک سوی، و دهیار «دولتی - ملتی» مجری مصوبات شورای اسلامی روستا از سوی دیگر، می‌تواند مدیر یا جانشین کدخدای شایسته‌ای برای روستای خود باشد؟ و به عبارتی، آیا این دهیار می‌تواند جانشینی برای کدخدای سنتی روستا باشد؟

واژه‌های کلیدی : مدیریت روستا - کدخدا - دهبان - دهیار - شورای اسلامی روستا